

غزالی بر میزان نقد

○ علی عبیدی

○ سیمای غزالی از منظر موافقان و مخالفان

○ دکتر یوسف قرضاوی

○ ترجمه فرزاد میرزایی

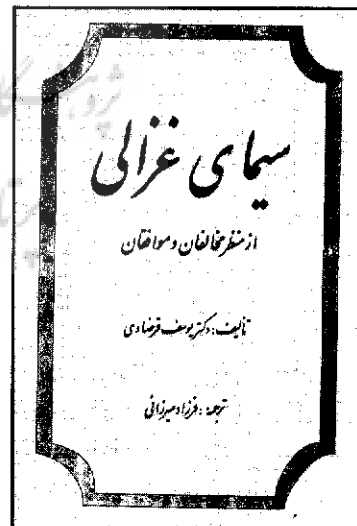
○ احسان ۱۳۷۹



اثر و تحلیل محتوایی آن توضیحی مختصر در باب ساختار و شاکله اثر قرضاوی الزامی به نظر می‌آید.

ترجمه اثر قرضاوی به زبان فارسی توسط آقای فرزاد میرزایی در ۱۵۷ صفحه منتشر گردیده است. علاوه بر متن اثر، کتاب حاوی سخن مترجم، مقدمه مؤلف بر چاپ چهارم، شمارنامه عمر غزالی و پیشگفتار مؤلف و یک فهرست عنوان و یک فهرست اعلام در انتهای کتاب می‌باشد. متن اصلی کتاب از دو بخش کلی تشکیل یافته است.

بخش «غزالی حجة الاسلام» به ۱۹ فصل منقسم می‌گردد، که عناوین آنان عبارتند از: غزالی دایرة المعارف عصر خویش، غزالی حجة الاسلام و احیاگر قرن پنجم، نقش غزالی در نقد فلاسفه و باطنیه، مردی که سرنوشت وی را برای جدال با فلسفه آماده کرده بود، نقد و بطلان فلسفه به معنای انکار عقل نیست، موضع غزالی نسبت به عقل و نقل، غزالی فیلسوف، غزالی و باطنیه، غزالی منادی آزاداندیشی و رهایی از تقلید و تعصب، غزالی با «جریان افراط در تکفیر» مقابله می‌کند، پیام غزالی در تجدید و احیای فکر دینی، غزالی جامعه را نقد می‌کند و دینداری آشفته را اقصاء می‌نماید، نمونه‌هایی زیبا از نقد غزالی علیه دینداری آشفته و نادرست، نمونه‌ای از بهم خوردن ترتیب اعمال شرعی، نمونه‌هایی از انفاق اموال در چیزهایی که موارد و موقعیتهای شایسته‌تری از آن وجود دارد، غزالی پادشاهان هم‌عصرش را نقد می‌کند و دیگران را از آنها برحذر



کتاب «سیمای غزالی از منظر موافقان و مخالفان» نوشته دکتر یوسف قرضاوی - نویسنده و روشنفکر معاصر مصری - در واقع رساله‌ای است در تبیین تفکر و نحله فکری «امام ابو حامد محمد غزالی» که در کوره مضاف موافقان و منتقدانش گذاخته گردیده است. در ابتدا و برای آشنایی خوانندگان و پیش از پرداختن به محتوا و متن





لغزنده، مخاطره‌آمیز و در مقابل پربار و معرفت‌افزا. با چنین نظرگاهی است که به سراغ غزالی و کتاب قرضای که موضوع مورد بحث آن نیز غزالی است می‌رویم.

غزالی خویش از نام‌آوران ساحت تفکر و معرفت دینی مرز و بومی است که قدمت حیات اسلام در آن متقارن با قدمت خود اسلام است. متفکری که در طول تاریخ فکر دینی نه تنها ایران زمین که جهان اسلام مقامی رفیع و ارزنده و برآزنده خویش یافته است. غزالی پا را از این نیز فراتر نهاده و نه تنها بعنوان یک متفکر بزرگ اسلامی که یک احیاگر بزرگ نیز شمرده می‌شود. احیایگری که در زمانه‌ای که دین و دینداری به بیماری فرتوت و علاج‌ناپذیر می‌مانست، دردمندی چون او را طلب می‌کرد که با دینداری، دلبری و دانایی خاص خویش به فریادش رسیده تا او را از چنین ضعف و سستی نجات بخشد. بنابراین نگارش در باب غزالی و امثال غزالی خود نیز دلبری و دینداری و دانایی طلب می‌نماید.

قطعاً دکتر قرضای در خود چنین خصوصیتی یافته بود که دست به قلم برده و در باب غزالی چنین اثری به رشته تحریر درآورده است. بررسی حیات، شخصیت و تفکر بزرگی چون غزالی - که زندگانی پیچیده و عجیبی داشته است - که به یک باره در زندگانی خویش دچار تحول و انقلابی بزرگ می‌گردد، کاری چندان آسان نخواهد بود و شهادت خاصی را طلب می‌نماید.

قرضای در بخشی از کتاب - با عنوان شمارنامه عمر غزالی - حیات وی را به ۵ دوره تقسیم نموده است و در کنار این تقسیم‌بندی عناوین آثار غزالی مربوط به هر دوره از زندگی را نیز بر آن افزوده است. این تقسیم‌بندی می‌تواند راه‌گشای محقق و خواننده برای احاطه و اشراف وی بر حیات غزالی و مقاطع زندگانی وی باشد.

دوره اول حیات غزالی از تولد - ۴۵۰ هـ. ق - تا به هنگام مدرسه رفتن وی - ۴۶۵ هـ. ق - را دربرمی‌گیرد. مقطع دوم از ۴۶۵ هـ. ق، سال وفات امام‌الحرزمین استاد بزرگ غزالی تا پایان تحصیل وی در نیشابور - ۴۷۸ هـ. ق - است.

پاره زمانی سوم حیات غزالی از سال ۴۷۸ هـ. ق تا پدیداری بحران روحی و روانی در وی و ترک نظامیه بغداد - ۴۸۸ هـ. ق - را شامل می‌شود. دوره چهارم از ۴۸۸ هـ. ق. تا پذیرش دعوت فخرالملک پسر خواجه نظام‌الملک برای تدریس در نظامیه نیشابور در سال ۴۹۹ هـ. ق را پوشش می‌دهد. دوره آخر زندگانی غزالی از ۴۹۹ هـ. ق تا سال وفات وی - ۵۰۵ هـ. ق - را شامل می‌شود. مضاف بر تمامی اینها، اسامی و عناوین آثار غزالی نیز در این بخش ذکر گردیده است.

قرضای در مقدمه خود بر چاپ چهارم در باب غزالی چنین می‌نگارد: «چه کسی فکر می‌کرد که این غلام روزی «حجة الاسلام» و یکی از بزرگان اسلامی شود که شرق و غرب از آن بهره خواهند برد و آثار او را جاودانه خواهند ساخت این فرد غزالی است که در تفکر اسلامی

می‌دارد، غزالی با سخن حق یا حاکمان روبرو می‌شود. تاثیر غزالی در محیط و جغرافیای امت اسلامی، تاثیر غزالی در خارج از جهان اسلامی. بخش دوم متشکل از ۱۵ فصل با عناوین زیر است: منتقدان متقدم غزالی، نقد طرطوش، نقد مآزری، نقد ابن صلاح، نقد ابن جوزی، نقد ابن تیمیه، سخن ما، غزالی و تصوف، غزالی و انکار رستاخیز جسمانی، منتقدان غزالی در عصر جدید، غزالی و مصلحت عمومی جامعه، غزالی و سرقت افکار دیگران، غزالی و تناقض در اندیشه‌های او، غزالی و جنگ‌های صلیبی در شرق اسلامی، غزالی و گناه انحطاط تمدن برگرده وی.

این بود شمه‌ای از ساختار کلی اثر یوسف قرضای.

بی‌گمان قلم زدن در باب پیل پیکران و مشعل‌داران ساحت تفکر دینی - همانان که با سرانگشت تدبیر عقلانیت دینی - معنوی خویش گره‌های کور معرفت دینی را در طول تاریخ برای دینداران و عشاق به دین بازگشوده‌اند - نه تنها کاری سهل نخواهد بود که قدم گذارنده در این طریقت پرهول و هراس و لغزنده را دچار شک و تردید خواهد نمود. شک و تردیدی که ناشی از احساس حقارت است از آنکه ما خود اندر خم کوچهای گم‌گشته‌ایم را چه به آنانکه هفت شهر عشق را بیموده‌اند و از سویی دیگر تردید از آن سبب که نشاید که تعلق خاطر و احساس ارادت و اخلاص به اینان - بزرگان ساحت تفکر دینی - ما را از مسیر انصاف و نقد عالمانه منحرف ساخته و به جاده تملق مفتون زندگی کشاند.

از سوی دیگر تا چنین پردازشهای نقادانه و عالمانه‌ای به تفکر بزرگان صورت نگیرد مسیر تفکر دینی نه هموار خواهد شد و نه معرفت دینی بارور خواهد گردید و نه خطی از حقیقت نصیب درماندگان و ضعیفان این عرصه خواهد شد. بهر تقدیر ساحتی است هول‌انگیز،



کتابخانه
مجموعه
کتابخانه

اثرگذار شد و در زندگی اسلامی تأثیری جاودانه نهاد. این کار از طریق موهبت فکری، روحی و از طریق داستان نبرد او در رسیدن به یقین و حقیقت و سعادت روحانی - که نزد او غایت الغایات - بود صورت گرفت. آری او غزالی است. مردی که بسیاری از مردم را در طول حیات خویش و پس از آن بخود مشغول کرد و گذشتگان و متأخران و معاصران درباره وی اختلاف کرده‌اند. عده‌ای در ستایش وی مبالغه کرده‌اند و عده‌ای در اتهام و انتقاد از وی به راه افراط رفته‌اند. «ص ۱۲

قرضاوی در پیشگفتار خود نیز چنین می‌نویسد: «اما دو گروه در موضع‌گیری نسبت به غزالی مرا ناراحت کردند. ۱- گروهی که ابوحامد غزالی را تقدیس می‌کند، وی را به جایگاهی می‌رساند که به عصمت می‌ماند و انتقاد از اندیشه غزالی را نمی‌پذیرد و وجود اشتباه در سخنان وی را بر نمی‌تابد و هیچکدام از رفتارهای وی را شایسته ملامت نمی‌داند، چرا که ثابت شده که وی دارای مقام امامت و ولایت است و عوام و خواص وی را «حجة الاسلام» می‌داند. (لازم به تذکر است آقای قرضاوی خود از معتقدین به مذهب عامه و اهل تسنن بوده و مفهوم امامت و ولایتی که اینجا ذکر نموده‌اند را لزوماً دارای مفهوم خاص خویش در تفکر و مکتب تشیع نیست)...

۲- گروه دیگر بر غزالی جفا می‌کنند و بر وی می‌تازند و سهم وی را در دین و علم و اندیشه نمی‌پذیرند تا جائی که نزدیک است وی را از هر فضیلتی تهی سازند. پاره‌ای از آنها وی را مسئول گسترش تصوف انحرافی می‌دانند و پاره‌ای دیگر شیوع احادیث ضعیف و موضوع و برساخته را به گردن وی می‌اندازند... حق و انصاف این است که وی را با تمام جنبه‌هایش و با تمام خوبیها و نکات منحصر بفردش در نظر بگیریم... عیب ما در بسیاری از کارهای فکری - علمی رفتن بسوی افراط و تفریط است. روش درست همان روش متعادل و وسط است و باید به این رهیافت به مسائل کارها، افراد و چیزها نگریست. من در پژوهشی که درباره این بزرگمرد - کسی که همه وی را می‌شناسند و همه را بخود مشغول کرده است - انجام داده‌ام، کوشیده‌ام چنین منظری در پیش گیرم.» ص ۲۶-۲۵.

آنچنان که بیان شد، اثر قرضاوی بر این تلاش استوار گردیده است تا رهیافتی معطوف به تقرب حقیقت اندیشه غزالی - بدور از تمامی افراطها و تفریطها و با توسل به طریقت متعادل و وسط - بیاید. اینک با بیان چنین درآمدی ضرورت بررسی کتاب ضروری می‌نماید.

بخش اول کتاب با عنوان «غزالی حجة الاسلام» درحقیقت تبیینی است از نسبت میان غزالی و اندیشه وی با تفکر دینی اسلام، احیاءگری و تمامی نحله‌ها و جریانات فکری که در دوران حیات وی وجود داشته‌اند. اعم از جریانات و نحله‌های فلسفی، کلامی، متصوفه و... در مقدمه این فصل قرضاوی به بیانات برخی از بزرگان مذهب عامه از غزالی سخن رانده‌اند استناد نموده است که اینان عبارتند از: امام الحرمین استاد غزالی - که درباره غزالی گفته است غزالی دریای متلاطمی است - شاگرد امام الحرمین، امام محمدبن یحیی، ابوالحسن عبدالعزیز، ابن نجار، ابوالحسن شاذلی، از بزرگان متصوفه، ابوالعباس مرسی علامه تاج‌الدین، حافظ بن کثیر و ابن جوزی.

اولین فصل بخش اول با عنوان «غزالی دایرةالمعارف عصر خویش» فصلی است در باب اینکه غزالی در غالب و قاطبه علوم و معارف روزگار خویش صاحب‌نظر و بعضاً سرآمد بوده است. این فصل بگونه‌ای اجمالی و کوتاه چنین می‌نماید که غزالی در فقه، اصول، فلسفه، کلام، تصوف،

اخلاق، سیاست و اقتصاد صاحب اندیشه، نظریه و عقاید خاص خود بوده است. قرضاوی در این فصل عناوین برخی از آثار غزالی را در زمینه‌های مختلف ذکر نموده است و در انتهای این فصل چنین نتیجه می‌گیرد که: «براستی که غزالی دایرةالمعارف عصر خویش و یکی از نوادری است که در سنت گسترده و غنی ما، تاریخ علم و فرهنگ را رقم زده است» ص ۳۱.

فصل دوم با عنوان «غزالی حجة الاسلام و احیاءگر قرن پنجم»، بدین امر اشارت دارد که با وجود آنکه غزالی دارای ویژگی مشترک دایرةالمعارف بودن علوم روزگار خویش بوده است اما جایگاه سترگ و رفیع وی در جهان اسلام نه بدین علت که سر رفعت یافتن نام غزالی از آن روست که وی ایفاگر نقش احیاءگری در روزگار خویش بوده است. قرضاوی می‌نویسد که عمر بن عبدالعزیز احیاءگر قرن نخست، امام شافعی احیاءگر سده دوم و امام غزالی احیاءگر سده پنجم است.

فصل دیگر این بخش - «نقش غزالی در نقد فلاسفه و باطنیه» - حاوی مطالبی است در این باب که، در زمانه غزالی، جریانات و نحله‌های انحرافی و مخرب فکری - اعتقادی با رنگها و لعابهای فریبنده در معتقدات دینی مردم آن روزگار ایجاد تزلزل‌های بنیادین نموده بوده‌اند. جریاناتی از قبیل باطنیه و نحله‌های عقل مدار فلسفی که ثمره انتشار امواج انحرافی تبلیغاتشان چیزی جز تزلزل در اخلاق اجتماعی و باورهای دینی مردم نبوده است. فلاسفه با تأویل محکمات و مسلمات دینی بستری مناسب برای طریقت اشارت‌گونه و رمزآمیز باطنی‌گرایان فراهم می‌آوردند. بزعم قرضاوی رسائل اخوان‌الرضا بازرترین نمونه آن عصر است. قرضاوی فضای پدید آمده از تحركات چنین جریاناتی را یک تهاجم فرهنگی می‌داند «که در هدف قرار دادن عقل مسلمان و شخصیت اسلامی، توفیق یافته بود.» ص ۳۴. فضای آشفته‌ای که در آن تکالیف دینی و احکام شریعت رها می‌گردید و شعائر دینی به باد تحقیر گرفته می‌شدند و انجام محرمات رواج یافته و امور تعبدی شریعت مورد سخوه و استهزاء قرار گرفته و قیود و حدود الهی رعایت نمی‌گردید. در چنین فضایی این غزالی بود که قدم به مصاف مبارزه در این عرصه برای دفاع از دین نهاد. فصل دیگر - «مردی که سرنوشت وی را برای جدال با فلسفه آماده کرده بود» - در امتداد فصل پیشین است. این فصل که طولانی‌ترین فصل بخش اول است حاوی مطالبی است در پیرامون چگونگی جدال غزالی با فلسفه و فلاسفه، علت طولانی بودن این فصل را نیز باید در آن جست که شهرت غزالی نیز بدلیل درافتادن وی با فلسفه و تفکر فلسفی و فلاسفه مسلمان است. چنانچه قبلاً نیز گفته شد در زمانه‌ای که اباحت و لاادریگری روز بروز توسعه می‌یافت، طبق نظر قرضاوی باید که شخصیتی با شمشیری همانند شمشیر حریف - فلسفه - به مبارزه با حریف می‌شناخت. این چنین بود که غزالی به میدان مبارزه آمد. قرضاوی بر این باور است که غزالی با تقدیری آسمانی برگزیده گردید. «این جنگجو با تقدیری آسمانی برگزیده شد تا شکاف بوجود آمده را بگیرد و جای خالی موجود را پر کند. آن شخص ابوحامد غزالی است و معاصران و گذشتگان به چنین جایگاهی برای وی اعتراف کرده‌اند.» ص ۳۵.

برای مبارزه با فلاسفه غزالی خود به تحصیل و شناخت فلسفه - البته بدون استاد - روی آورده چرا که بنابر نظر قرضاوی نقد و رد بر هر نحله و مکتبی جز شناخت و آگاهی کامل آن علم حاصل نمی‌آید. وی برای اثبات مدعای خویش به نقل سخنان غزالی از دو کتاب «المنقذ» و «مقاصد الفلاسفه» در این باب می‌پردازد. «در چنین شرایطی - غزالی -

غزالی، از موضعی

دردمندانه و جگرسوزانه،

آفات جامعه دینی

من جمله ریاکاری،

دورویی و... را ضجه

می‌زند و فغان سر می‌دهد

و در پی درمان طیبانه و

حاذقانه آنهاست.

قرضاوی در بسیاری موارد جانب انصاف و مروت را رعایت نموده است اما مواردی نیز یافت می‌گردد که بیش از آنکه نشانگر دید منصفانه و نقادانه قرضاوی باشد نمایانگر تعلق خاطر شدید قرضاوی نسبت به غزالی است

درنگ و تن‌آسایی را جایز ندانست. گستره دریا و شدت امواج و عمق آن وی را دچار ترس نکرد و از اینکه بیشتر بسیاری از شنا ناآموختگان در این دریا غرق شده بودند، نهراسید، بلکه غواصی ماهر و پرجسارت در این دریای قلمز فرورفت و هیچ ترس و هراسی را بخود راه نداد. «ص ۳۸ قرضاوی معتقد است که «غزالی هنگام رویارویی با فلاسفه، موضع یک مخالف سنی یا اشعری و یا شافعی را بخود نگرفته است، بلکه صرفاً بعنوان یک مسلمان با آن روبرو می‌شود. این فلسفه می‌خواهد ریشه همه را برکند و دین را تماماً از بنیان بردارد، لذا غزالی ابزار و اسلحه‌اش را از همه مذاهب برمی‌گیرد.» ص ۴۰

نویسنده کتاب معتقد است که نوک پیکان حمله غزالی به فلسفه متوجه حوزه مباحث متافیزیکی - مابعدالطبیعی - آنست که بشدت با دین در ضدیت کامل قرار دارد و سعی در هدم آن دارد و هم از این رو می‌نویسد: «غزالی ذهن و قلم خود را معطوف به رد و انکار فلاسفه دهری و طبیعی نکرد که... خطر از جانب فلاسفه‌ای است که بنام «الهیون» معروفند. و دین را بصراحت انکار نمی‌کنند، اما عقاید و شریع آن را نقض و اصول اساسی آن بطور ریشه‌ای و آشکار درمی‌افتند.» ص ۴۲.

در امتداد تبیین برخورد غزالی با تفکر فلسفی و فلاسفه، قرضاوی بگونه‌ای گذرا و کوتاه انتقادات و ایرادات غزالی را بر حواشی فلسفه یعنی منطق، علوم طبیعی، الهیات، سیاست و اخلاق را بیان کرده و آفات آنان را برمی‌شمرد. در واقع این فصل از کتاب تبیین کوتاهی است از رد فلسفه و تفکر فلسفی توسط غزالی. قرضاوی در انتهای فصل می‌نویسد: «ضربه غزالی به فلسفه - به نظر بسیاری از مورخان تاریخ اندیشه - ضربه‌ای کاری بود که قلب آن را نشانه رفت.» ص ۴۳. او بر این باور است که این غزالی بود که هاله قدسی فلسفه را شکست. اما دلیل این عمل غزالی را چنین بیان می‌دارد «غزالی با ویران کردن بنای فلسفه نمی‌خواست نظام دیگری یا مذهبی مخصوص بخود بنا نهد. او فقط می‌خواست فلسفه را نقض کند تا دین را بیادارد یا شکست آن را اعلام دارد تا دین را یاری کند یا علوم دینی را احیا گرداند و یا با منطق عقل و خود سلاح فلسفه ثابت کند نور عقل به تنهایی و بدون هدایت نور وحی، به بیابانی می‌انجامد که سراسر حیرت و تناقض و گمراهی است.» ص ۴۶.

فصل دیگر کتاب - «نقد و بطلان فلسفه به معنای انکار عقل نیست» - دفاع‌نامه قرضاوی است از غزالی بر این اتهام که «از آنجا که وی فلسفه را ابطال کرده است، عقل را نیز ابطال و انکار کرده است و از دایره تقلید خارج نشده است.» ص ۴۶. قرضاوی می‌گوید که برخی از محققین را این اعتقاد است که غزالی با این عمل خویش، پیروزی ایمان بر عقل را به اثبات رسانید، درحالی‌که واکنش غزالی به فلاسفه و تفکر فلسفی هیچ ارتباطی به تقابل عقل و ایمان ندارد چرا که «در اسلام میان عقل و ایمان منافاتی وجود ندارد» و در ادامه از برخی آثار غزالی مستنداتی بیان داشته که مبین آنست که غزالی هیچ‌گونه دشمنی با عقل و اندیشه نداشته است.

در فصل «موضع غزالی نسبت به عقل و نقل» خواننده با یکی از بلندترین بخشهای کتاب روبروست. بخشی که درباب جایگاه عقل و نقل در تفکر و معرفت‌شناسی دینی غزالی است. قرضاوی معتقد است که در اندیشه غزالی «عقل و شرع از لحاظ نظری هیچگاه با هم تعارض حقیقی پیدا نمی‌کنند زیرا هر دوی آنان نورالهیند... و تا بحال هیچ حقیقت دینی با حقیقت عقلی برخورد پیدا نکرده است.» ص ۴۸. غزالی خود به کسانی که به تعارض میان این دو اعتقاد داشتند بشدت معترض

بود و به اینان بشدت انتقاد می‌کرد. غزالی اثبات و تبیین برخی از امور و قضایا را از زمره تکالیف اختصاصی عقل قرار داده است که عبارتند از وجود خداوند، اثبات نبوت اینکه عالم از افعال ممکن خداوند است، بعثت انبیاء و... و در کل «وظیفه عقل در این راستا عبارتست از تفسیر نصوص، استنباط احکام از آنها، وضع اصول اساسی و معیارگونه برای آنها، تأویل پاره‌ای نصوص تأویل‌پذیر و زدودن تعارض میان آنان و امور دیگر که عقل توان کار در قلمرو آنان را دارد.» ص ۵۳. پس از آنکه اثبات خداوند وحی از طریق عقل میسر گردید دیگر بر عقل واجب می‌گردد که آموزه‌های وحیانی را پذیرفته و بر آنان اعتراض نماید. در حقیقت عقل مطلوب غزالی عقلی است که ولایت وحی و آموزه‌های وحیانی و ساختار دینی آن را پذیرفتند و خود را مقید به حدود آن بدانند. لذا ایراد اساسی غزالی به فلاسفه آنست که اینان خویشتن را مقید به چنین امور ننانسته و با تکیه بر فلاسفه به تأویل دین می‌پردازند و «آنچه محمد (ص) آورد باید در پرتو آنچه ارسطو گفته درک و دریافت شود.» ص ۵۶

«غزالی فیلسوف» فصلی است که قرضاوی در آن مدعی آنست که غزالی با نفی تفکر فلسفی زمانه خویش - فلسفه مشاء - خود بنیانگذار نوعی تفکر فلسفی است که بزعم قرضاوی، یک تفکر فلسفی - دینی است که وی از آن با عنوان «فلسفه اسلامی» یاد می‌نماید. قرضاوی در این فصل در پی توجیه آنست که غزالی با نفی فلسفه ارسطویی و نوافلاطونی خود روش خاص فلسفی مبتنی بر تفکر دینی بنا نموده است. فلسفه‌ای جدید با معیاری دیگر و رویکردی دیگر. قرضاوی تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید «واقیبت اینست که حجة الاسلام غزالی هیچ ابزاری را بطور کامل بکار نگرفت مگر فلسفه.» ص ۵۸.

«غزالی و باطنیه» فصل دیگر از کتاب است در باب مواضع و برخورد فکری - علمی غزالی با باطنیه - فرقه اسماعیلیه. فرقه‌ای که بنابر نوشته قرضاوی «زره فلسفی پوشیده و در ظاهری دینی - سیاسی نمود یافته بود» و این فرقه... برای اسلام خطرناکتر از فیلسوفان بودند. این فصل به میزانی هرچند اندک به گوشه‌هایی از ویژگیها و خصایص و خصایل این فرقه پرداخته است. در این فصل به برخورد غزالی با ایشان و ردیه‌نویسی وی بر افکار ایشان و احتجاجات غزالی بر ایشان که از جمله آثار وی بر رد عقاید باطنیه کتاب فضایح الباطنیه غزالی پرداخته است.

«غزالی منادی آزاداندیشی و رهایی از تقلید و تعصب» فصلی دیگر از کتاب است. پیرامون آنکه در زمانه غزالی جموداندیشی و رکود و سکون تفکرات و نحله‌ها و جریانات علمی - فکری آنچنان جو بسته و خفقان‌آوری پدیدار ساخته بود که لزوم ظهور شخصیتی که توان شکستن این حریم را داشته باشد ضروری می‌نمود. این چنین بود که وی را به معارضه جموداندیشی جریانات فکری رفته و به خدشه وارد ساختن به این نحوه سلوک علمی آنان پرداخت. در حقیقت قرضاوی بر آنست تا در این فصل این مساله را تبیین نماید که چنین نحوه برخوردی از جانب غزالی، واکنشی معطوف به زدایش جمودها، تعصبات کور، انگاره‌های ناروا و آراء ناصواب زمانه بوده است. هم از این رو است که غزالی به معارضه با فلاسفه، متصوفه، باطنیه، اشاعره، معتزله و... پرداخته است. از دیگر سوی این گونه برخورد از سوی غزالی دعوتی بود به آزاداندیشی بدور از چنین آفاتی مبتنی بر مبانی اصیل دینی. در همین راستا قرضاوی سه نکته را متذکر می‌گردد ۱- فراخوانی غزالی برای توجه به فحوای کلام و نه به متکلم (برگرفته از این کلام حضرت امیرالمومنین (ع) که: «لا تعرف الحق بالرجال بل اعرف الحق، تعرف



اهله» ۲- تشکیک در آراء و عقاید منجمد، متصلب و سنتی تهی از معنا و حکمت گذشتگان ۳- تجدید بنای مبانی و ارزشهای ثابت، روشن و واضح برای تبیین امور فکری و بحث در محدودسازی بحث در چارچوب آن.

فصل «غزالی با جریان افراط در تکفیر» مقابله می‌کند، بنوعی در امتداد، فصل پیشین است چرا که جمود فکری، تعصبات کور و انحراف در جریانات آن روزگار کار را بدانجا رسانیده بود که تکفیر دیگر به یک امر متداول مبدل شده بود. امری که «هر فرقه‌ای، فرقه مخالفش را تکفیر می‌کرد و معتقد بود که وی خدا و رسولش را منکر است و این به معنای مهودور بودن خون و مال وی و اعتقاد به استحقاق جاودانه بودن وی در آتش بود.» ص ۶۹. اینگونه بود که غزالی با قوت و قدرت با این اسراف مقابله کرد و در دو کتاب «الاقتصاد فی الاعتقاد» و «فیصل التفرقة بین الاسلام والزندقة» به مخالفت با آن پرداخت. ص ۷۰. فرق مختلف اسلامی بدلیل انجماد در تفکر و اینکه حقیقت و حقانیت دین شریف اسلام تنها در نزد آنان موجود است و بدل شدن چنین عقیده‌ای به انگاره‌ای غیرقابل تغییر و خدشه‌ناپذیر موجبیت تنگ نمودن گستره رحمت الهی توسط این فرق بر بندگان خویش فراهم آورده و هم از این رو بهشت را تنها مخصوص آن عده قلیل پیروان خویش می‌پنداشتند. این چنین شد که حلقه رحمت الهی تنگتر و دایره تکفیر دینی گسترده‌تر گردید. غزالی راه نجات در این میانه را چنین می‌نماید: «برای نجات یافتن از چنین ورطه‌ای باید حد و حدود «تکذیب» و «تصدیق» و حقیقت آن دو را شناخت، در این صورت است که افراط این فرقه‌ها در تکفیر یکدیگر بر تو روشن می‌شود.» ص ۷۲

فصل بعدی - «پیام غزالی در تجدید و احیای فکر دینی» - در پی آنست که سیمای احیاگرانه و محیی از غزالی ارائه نماید. نویسنده در این فصل معتقد است که این نقش غزالی در دو بعد نمودی آشکار یافته است: ۱- احیای علوم دینی حقیقی در برابر علوم بدعت‌آمیز ۲- احیای آگاهی دینی که آدمی را به عمل دینی وای می‌دارد، عمل خالص دینی و بدون غل و غش.

فصل دیگر نیز با عنوان «غزالی جامعه را نقد می‌کند و دینداری آشفته را افشا می‌نماید»، نیز درواقع دنباله‌ایست کوتاه بر فصل پیشین. فصل پسینی با عنوان «نقد دانشمندان» شرحی است از انتقادات و ایرادات غزالی بر جامعه و علما و دانشمندان اسلامی عصر خویش و درواقع بیانیه‌ای از نقش احیاگرانه غزالی در میان هم‌مسلمانان خویش. غزالی را عقیده بر این بود که علمای اسلام در میان مسلمین به منزله طبیب در میان مردمان و بیماران است و هرگونه بیماری را ایشان درمان می‌نمایند پس وای به روزی که ایشان خود بیمار گردند. در آن صورت چه کسانی و چه گروهی باید به مداوای ایشان بپردازد. بنابراین شدیدترین و دقیق‌ترین نظارت و دقت را بر اینان لازم و ضروری می‌شورد. این نقطه‌نظرات غزالی خاصه در کتاب «احیاء علوم الدین» وی مطرح نگردیده است.

در فصل دیگر با عناوین «نمونه‌ای از بهم خوردن ترتیب شرعی اعمال» و «نمونه‌هایی از انفاق اموال در چیزهایی که موارد و موقعیتهای شایسته تری از آنها وجود دارد» جملگی فصولی‌اند که شامل احیاگری غزالی در حوزه دینداری و معرفت دینداران و آسیب‌شناسی جامعه دینی می‌گردد. در این دو فصل غزالی، از موضعی دردمندانه و جگرسوزانه، آفات جامعه دینی من جمله ریاکاری، درویی و... را ضجه می‌زند و فغان سرمی‌دهد و در پی درمان طیبانه و حاذقانه آنانست.

در فصل دیگر با عناوین «غزالی پادشاهان هم‌عصرش را نقد می‌کند و دیگران را از آنها برحذر می‌داند» و «غزالی با سخن حق با حاکمان روبرو می‌شود» در باب حوزه دیگری از احیاگری دینی و آسیب‌شناسی دینی است. این دو فصل را می‌توان آسیب‌شناسی حکومت دینی دانست. نویسنده در این دو فصل بر آنست تا بگوید که غزالی از انتقاد به حاکمان عصر خویش دریغ نورزیده و همراه ایشان را انداز می‌داده است و در پی اصلاح رفتار حکومتی ایشان برمی‌آید.

اما فصل دیگر که «تأثیر غزالی در محیط و جغرافیای امت اسلامی» نام دارد به بازتاب و تأثیرات فکری و فرهنگی غزالی در جهان اسلام روزگار خویش پرداخته و در جای خویش از اقوال بزرگان اهل تسنن برای اثبات این مدعا مدد گرفته است.

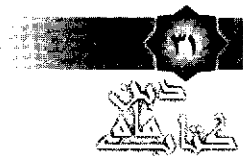
و در آخر، فصل نهایی بخش اول کتاب - «تأثیر غزالی در خارج از جهان اسلامی» - مکملی است بر فصل پیشین که به اثرگذاری غزالی بر سرزمینهای ویرای سرزمینهای مسلمان‌نشین پرداخته است و به تأثیرات تفکر وی بر روی متفکرین غیرمسلمان غربی و ترجمه آثار وی به زبان لاتین، علاوه بر آن به آراء برخی مستشرقین در باب غزالی اشارت نموده است. آنچه تاکنون ذکر شد به تمامی شمه‌ای بود از بخش اول اثر قرضاوی. بخش دوم کتاب با عنوان «همراه با منتقدان غزالی»، پرداختی است به آراء منتقدان و نقادان تفکر غزالی در نقد تفکرات دینی، کلامی، فقهی، فلسفی و... غزالی.

در چند فصل آغازین شاهد گزینش چند تن از منتقدین غزالی از میان خیل منتقدین وی از سوی قرضاوی هستیم که قرضاوی نقد ایشان بر غزالی را آورده است. این منتقدان عبارتند از «ابوبکر طرطوشی»، «ابوعبد... المآزری»، «حافظ تقی‌الدین ابن صلاح»، «ابولفرج بن جوزی» و «شیخ‌الاسلام ابن تیمیه».

طرطوشی مالکی مذهب غزالی را متهم ساخته که علم را ترک و به عمل گرائیده و غرقه و سوسه‌های شیطانی گردیده است. مآزری که او نیز مالکی مذهب بود نیز جزء شدیدترین منتقدان غزالی بوده است و از اینکه غزالی سراغ فلسفه رفته است بر وی ناخفته. ابن صلاح از آن بابت بر او خرده گرفته که وی - غزالی - منطق را در علم اصول وارد نموده است. ابن جوزی، فقیه و مورخ قرن ششم نیز از آن که غزالی به متصوفه گرایش داشته است بدو خرده گرفته و معتقد بود که بدین علت غزالی از فقه بدور افتاده است. و در آخر این نقد ابن تیمیه - این فقیه جنجالی و پرغوغاگرانگیز سنی مذهب - بر غزالی است. او را این انگاره بود که پاره از سخنان غزالی برخلاف نهج اسلاف، و از جنس آراء فلاسفه و قرامطه و... بوده است.

در گونه دوم بخش دوم، قرضاوی به نسبت میان تفکر غزالی و دیگر حوزه‌های معرفتی - فکری و انتقادات وارد بر آن پرداخته است. اولین این حوزه‌ها با عنوان «غزالی و تصوف» نسبت میان غزالی و تصوف تبیین گردیده است. منتقدان غزالی بر این باور بودند که بزرگترین اشکال وی آن بود که تقریباً غرق تمام و کمال در تصوف گشته و حالات و افعال ایشان را به تمامی پذیرفته بدون آنکه آنها را به محک فقه و اصول و منطق بیازماید. قرضاوی در این فصل نه چندان کوتاه به تبیین مساله پرداخته است. فصل دیگر با نام «غزالی و انکار رستاخیز جسمانی» در بیان پاسخ به یک شبهه است. شبهه‌ای که از جانب برخی علمای اهل تسنن و مخالف با فلسفه بدین گونه مطرح گردیده است که غزالی فیلسوفان اسلامی را بدلیل انکار رستاخیز

برخی از مورخان بر این اعتقادند و بر او اشکال کرده‌اند که وی بر فجایع روزگار خویش همانند جنگهای صلیبی و جنگ کفار با مسلمین و اشغال بیت المقدس توسط صلیبیون و قتل عام صدها هزار مسلمان بی‌اعتنا بوده است و هیچ واکنشی از خود بروز نداده است. قرضاوی با بیان مقاطع تاریخی حیات غزالی به این اشکال نیز پاسخ گفته است



فصل دیگر «نقش غزالی در نقد فلاسفه و باطنیه» حاوی مطالبی است در این باب که، در زمان غزالی، جریانات و نحله‌های انحرافی و مخرب فکری - اعتقادی با رنگها و لعابه‌های فریبنده در معتقدات دینی مردم آن روزگار ایجاد تزلزل‌های بنیادین کرده بوده‌اند. جریاناتی از قبیل باطنیه و نحله‌های عقل مدار فلسفی که ثمره انتشار امواج انحرافی تبلیغاتشان چیزی جز تزلزل در اخلاق اجتماعی و باورهای دینی مردم نبوده است

«روانی مضطرب و عقلی منقلب و اندیشه وی دارای حرکت مداوم» بوده است. بدین خاطر اندیشه وی نه از انسجام منطقی و محکم برخوردار است و ماهیتی تناقض‌آلود داشته و در بطن خویش حاوی تناقضاتی بنیادین است. قرضاوی این اشکال را نیز مانند دیگر اشکالات نپذیرفته و با دلایلی هرچند اندک به رد و نقد آن پرداخته و دامن غزالی را از چنین مسأله‌ای مبرا دانسته است.

فصل دیگر «غزالی و جنگ‌های صلیبی در شرق اسلامی» اشکالی تاریخی است بر غزالی، چرا که برخی از مورخان بر این اعتقادند و بر او اشکال کرده‌اند وی بر فجایع روزگار خویش همانند جنگ‌های صلیبی و جنگ کفار با مسلمین و اشغال بیت المقدس توسط صلیبیون و قتل عام صدها هزار مسلمان بی‌اعتنا بوده است و هیچ واکنشی از خود بروز نداده است. قرضاوی با بیان مقاطع تاریخی حیات غزالی به این اشکال نیز پاسخ گفته است.

اما فصل نهمی کتاب با عنوان «غزالی و گناه انحطاط علم و تمدن اسلامی بر گرده وی» تقدیست بر این نظریه برخی از مستشرقین که غزالی را مسبب و مسوول ویرانی تفکر آزاد عقلی و از میان رفتن علوم و تمدن اسلامی دانسته‌اند. قرضاوی در این فصل نیز طبق سنت این کتاب در مقام دفاع از غزالی برآمده است. او در ۷ مرحله به پاسخگویی و رد این نظریه پرداخته است. پاسخهای وی در هر مرحله، پاسخهایی منطقی، متقن، منسجم و مستحکم و در عین حال تأمل برانگیز است و کاملاً عقلانی است. درنهایت این پاسخهای قرضاویست که سست‌پایگی و پوچی این ادعای گزاف را ثابت می‌نماید.

ملاحظات

کتاب «سیمای غزالی از منظر موافقان و مخالفان» نوشته قرضاوی در مجموع اثریست در دفاع از شخصیت و تفکر یکی از مطرح‌ترین متفکران تاریخ فکر اسلامی - ابوحامد محمد غزالی - است. اثر حاضر همانگونه که حاوی برخی مزایا و محاسن است از پاره‌ای نقایص و معایب رنج می‌برد. اثر قرضاوی از کلام و زبانی راحت و سادگی و روانی خاصی برخوردار است، بگونه‌ای که برای عامی و عادی و اهل علم و تحقیق هر دو سودمند و قابل فهم است و از این نقطه نظر تهی از نکات و مسائل غامض و مبهم بوده و فاقد پیچیدگی و ابهام است. درواقع قرضاوی در این اثر خود از کلام منطقی و زبان غامض پرهیز نموده است تا بتواند طیف وسیعی را تحت پوشش اثر خویش قرار دهد و راحت‌تر جذب نماید و مضاف بر آن فهم اندیشه و شخصیت غزالی را برای خوانندگان اثرش قابل فهم، همه فهم و آسان نماید.

اما ترجمه اثر قرضاوی می‌توانست بهتر از این باشد، اثر او ظرفیت ترجمه روانتر، ساده‌تر، بهتر و زیباتر را در بطن خود نهفته دارد. یکی از نکات مهم قابل ذکر آنستکه اثر قرضاوی بر مبنای آنچه خود وی مدعی بوده است و در پیش‌گفتار نیز بدان اشاره کرده است باید اثری پرمایه‌تر

جسمانی تکفیر نموده است اما خود نیز همین امر را پذیرفته و آنرا ابراز می‌دارد. قرضاوی گزاره اول شبهه - تکفیر فیلسوفان توسط غزالی را پذیرفته اما گزاره دوم را رد می‌کند و در مقام دفاع برمی‌آید. قرضاوی برای تبیین هرچه بیشتر مسأله به دست‌بندی معتقدین به معاد می‌پردازد. وی در این دست‌بندیها طیفهایی را مطرح می‌سازد که با وجود اینکه وجه مشترک همگی‌شان اعتقاد به معاد می‌باشد، اما اختلافاتی در باب جسمانی یا روحانی بودن و یا مشترک بودن هر دو دارند. قرضاوی در این فصل بدنبال آنست تا اثبات نماید که این شبهه صحت نداشته و غزالی کاملاً به جسمانی بودن معاد اعتقاد داشته است.

فصل دیگر - «غزالی و علم‌الحدیث یا حدیث‌شناسی - پاسخی است بر اشکالی که منتقدین غزالی بر وی وارد ساخته‌اند و آن عبارتست از اینکه او در حدیث‌شناسی ضعیف بوده است و در علوم حدیث نه‌چندان حاذق. در این فصل قرضاوی با دلایل، شواهد، قرائن و نمونه آوردن از دیگر علما بر آنست تا اثبات نماید که هرچند غزالی دارای چنین ضعفی بوده است اما دامان علمای دیگر نیز از چنین ضعفی تهی نبوده است. در انتهای این فصل قرضاوی با ذکر ۶ نکته مهم پاسخ خویش را به اتمام می‌رساند.

فصل - «منتقدان غزالی در عصر جدید» - فصلی حدوداً یک صفحه‌ای است که قرضاوی در آن بگونه‌ای اجمالی و خیلی گذرا و کوتاه با آهنگی مجمل به بیان پاره‌ای از انتقادهای منتقدین عصر حاضر به غزالی پرداخته و به دست‌بندی آنان اقدام نموده است. هر دسته شامل چندین منتقد می‌شود اما آنچه لازم بذکر است آنکه قرضاوی از کسی یا گروهی نامی به میان نیاورده است.

فصل بعدی - «غزالی و مصلحت عمومی جامعه» - بیانی است در باب اینکه غزالی نسخه‌هایی خاصه در حوزه اخلاق اسلامی و طراحی نظام اخلاقی اسلامی برای عموم مسلمین پیچیده است. یکی از منتقدین غزالی، دکتر محمدیوسف موسی استاد قرضاوی است که معتقد است غزالی در تدوین چنین نظام اخلاقی فراگیری مولفه‌هایی چون مصالح و شرایط و ویژگیهای جهان اسلام، دین اسلام و عموم مسلمین در نظر نگرفته است. یوسف موسی معتقد است که نظام اخلاقی غزالی سخت ناممکن نشان می‌دهد.

«غزالی و سرقت افکار دیگران» - فصلی دیگر در بخش دوم کتاب است. قرضاوی در این فصل به اشکال دیگری که بر غزالی وارد آورده‌اند اشاره می‌کند و آن اینکه غزالی از آراء، نظرات، نوشته‌ها، عقاید و تفکرات دیگر علما بهره می‌گرفتند اما هیچگاه نامی از آنان نمی‌برده است و آن نظرات را به تمامی به خود منتسب می‌سازد. قرضاوی با دلایل این اشکال را نیز وارد می‌کند.

فصل «غزالی و تناقض در اندیشه‌های او» به بررسی و تحلیل اشکال دیگر بر غزالی می‌پردازد. اشکالی که می‌گوید غزالی دارای



قرضاوی: «اما دو گروه در موضع گیری نسبت به غزالی مرا ناراحت کردند. ۱- گروهی که ابوحامد غزالی را تقدیس می کند، وی را به جایگاهی می رساند که به عصمت می ماند و انتقاد از اندیشه غزالی را نمی پذیرد و وجود اشتباه در سخنان وی را بر نمی تابد گروه دیگر بر غزالی جفا می کنند و بر وی می تازند و سهم وی را در دین و علم و اندیشه نمی پذیرند تا جائی که نزدیک است وی را از هر فضیلتی تهی سازند

زیسته اند و تنفس نموده اند بر میزان فرهنگ و عالمی دیگر که هیچ گونه اشتراک مبنایی میانشان نیست نه تنها ما را به کشف حقیقت رهنمون نمی شود بلکه ما را از صراط مستقیم معرفت و تقرب به حقیقت بازمی دارد. اما مناسبانه امروزه، در جامعه فکری و فرهنگی ما آنچه باب گردیده نقد اندیشمندان و بزرگان تفکر اسلامی بر مبنای فلسفه، جامعه شناسی، دانش سیاسی، روانشناسی و... مدرن است نقدی که اساسی نامعتبر دارد. اما دامان قرضاوی از چنین اشتباهی تحاشی دارد. اما در قسمتی از متن کتاب قرضاوی خواسته یا ناخواسته در دام چنین اشتباهی لغزیده است، هر چند این اشتباه نه چندان مهم و نه چندان بزرگ است و قابل اغماض و بخشش است.

قرضاوی در صفحه ۳۶ کتاب خود چنین می نویسد: «نسبت عصر او - غزالی - با فلسفه که ریشه و منشا یونانی دارد، همانند نسبت عصر ما با تمدن غرب و فلسفه های فکری آن است». آنانکه تاحدی یا دنیای مدرن امروز آشنایند و مدرنیت و فرهنگ غربی امروز را می شناسند خوب می دانند که تمدن امروز غرب محصول و میوه تفکر فلسفی عهد رنسانس است. در واقع غرب امروز فرزند فلسفه غرب است اما آیا براستی می توان گفت که تمدن اسلامی نیز فرزند فلسفه بوده است؟ آنهم فلسفه ای که میوه حقیقی دین اسلام نبوده است. خوب می دانیم که در عالم دینی و در فرهنگ و تمدن دینی آنچه می روید از بطن و متن دین می رود و دین به مثابه شجره ایست که میوه هایی چون تفکر، فرهنگ، مدنیت و... را به ثمر می نشیند اما فلسفه ای که در بطن این دین و مدنیت و تفکر آن نروئیده چگونه می تواند سهمی این چنین عظیم در تمدن اسلامی داشته باشد.

اثر حاضر افزون بر برخی اشکالات ساختاری از پاره ای اشتباهات محتوایی هم چون نمونه بالا - بی بهره نیست که ذکر و نقد تمامی آنان نه مقدور است و نه ضرورت دارد بلکه این خواننده است که باید با مطالعه اثر حاضر خود بدان پی برد.

با این حال اثر حاضر از انسجامی منطقی و نظم عالمانه و منطقی خوبی برخوردار بوده و هر بخش پسینی در امتداد بخش پیشینی می باشد. اثر، مسأله را بخوبی طرح کرده و در حد ضرورت و کلیت بدان خوب پرداخته است. آنچه را که باید مدنظر داشت اینست که اثر حاضر را یک «غزالی شناس» معتبر و برجسته مصری برشته تحریر درآورده است. کسی که بزعم خویش از دوران فردی و طفولیت با غزالی مانوس و مألوف بوده است و همواره او را استاد برتر خویش می دانسته است. در انتها مطالعه این اثر را با تمامی محاسن و معایب به دوستداران، علاقه مندان و کنجکاوان و پژوهشگران در باب غزالی و تفکر وی توصیه می شود و قطعاً مطالعه آنرا خالی از لطف و فایده نخواهند یافت.

و حجیم تر از اثر حاضر می بود. اثر حاضر جدای از حواشی و پیش گفتار و... چیزی حدود ۱۲۰ صفحه می باشد و بنا بر ادعای خود قرضاوی در این اثر قرار بر این بوده است مضاف بر پرداخت به حیات، شخصیت و تفکر غزالی، به «غزالی از دریچه نگاه دیگران» نیز پرداخته شود، و چنین مهم قطعاً، می توانست بسیار فراتر از آنچه در اثر قرضاوی تحقق یافته، تحقق یابد. از این نظر کتاب در کلیت وظیفه بر دوش گرفته ناتوان و ناکافی مانده است. برآیند نهایی مولفه های مجموعه اثر قرضاوی تنها توانسته است سرفصلهایی از آنچه که قرضاوی مدنظر داشته است را به خواننده منتقل نماید. قرضاوی در تمامی حوزه های فکر اسلامی اعم از فقه، اصول، تصوف، فلسفه و... که به تأثیرگذاری غزالی بر آنان و نقد این تأثیرگذاری از روند چشم دیگران پرداخته است نتوانسته پا را فراتر از آنچه گفته شد پیشتر ببرد. چرا که کالبدشکافی آنچه که طرح اصلی کتاب - بنا بر نوشته خود قرضاوی در پیش گفتار - را تشکیل می دهد شکل خاص خویش چیزی بسیار فراتر از کتاب حاضر را شامل می گردد. بنابراین اثر قرضاوی را باید در چارچوب و قالب این نکته مهم و نه فراتر از آن بررسی و تحلیل کرد.

بی گمان تحقیق و پژوهش پیرامون آراء و نظریات غزالی در حوزه های تفکر اسلامی چون، فقه، کلام، فلسفه، تفسیر، اخلاق و... و تأثیر و تأثراتش در این حوزه ها و سپس نقد این نظریات در همین حوزه ها از منظر صاحب نظران این حوزه های تفکر در جهان اسلام چیزی فراتر از حجم این اثر را اشغال می نمود. مضاف بر نظرات جنجالی و غوغابرانگیز غزالی در باب فلسفه با اینکه اثر دارای عنوان سیمای غزالی از منظر موافقان و مخالفان خواننده شاهد آنست که افزون بر تیمی از کتاب مطالبی است در باب تفکر غزالی و تأثیرات این تفکر در زمانه وی و پس از وی و جایگاه غزالی در تاریخ اندیشه اسلامی و تجلیل و تمجید از غزالی - چرا که قرضاوی خود را بنوعی شاگرد غزالی و وامدار او می داند - و حجم اندکی نسبت به بخش اول - بخش دوم - تنها در باب انتقادات دیگران در باب اندیشه غزالی است. قرضاوی در بسیاری موارد جانب انصاف و مروت را رعایت نموده است اما مواردی نیز یافت می گردد که بیش از آنکه نشانگر دید منصفانه و نقادانه قرضاوی باشد نمایانگر تعلق خاطر شدید قرضاوی نسبت به غزالی است.

یکی از محاسن بزرگ کتاب قرضاوی آنست که او در اثر خویش، غزالی را بر اساس فلسفه و مبنای معرفت شناختی مدرن نقد نکرده است. امری که امروزه در نقد بزرگان از منته ماضی متداول است. امروزه نویسندگان بسیاری که تحت تأثیر فرهنگ و تفکر مدرنیته و عصر روشنگری و انتلکتولیسم هستند، بسیاری از بزرگان ساحت تفکر و معرفت دینی تاریخ فکر اسلامی را بر میزان این فرهنگ مدرن غربی بر ترازوی نقد می نشانند و این خطایی بس بزرگ و اشتباهی مبنایی و غیرقابل گذشت است. نقد دیگرانی که در عالم و فرهنگ دیگری

